

بررسی علل تشکیل حزب رستاخیز (۲)

فرزانه نیکوبرش

به عقیده عده‌ای از کارشناسان مسائل سیاسی، یکی از علل اصلی تشکیل حزب رستاخیز، شکست رژیم در اهداف و برنامه‌های انقلاب سفید بود. از آنجایی که انقلاب سفید سرآغاز شروع سلطنت مستبدانه و مطلقه شاه در ایران بود که با غائله انجمن‌های ایالتی و ولایتی که «با حذف قید اسلام از شرایط انتخاب کنندگان و انتخاب شوندگان» شروع شد تا به برگزاری فراندوم منجر شد، رژیم سعی داشت با انجام فراندوم و به اصطلاح جلب آراء مردم وجه قانونی به اعمال خود بدهد و در سطح جهانی نشان بدهد که خود مجری انقلاب است و اصلاحاتی را که او می‌خواهد انجام دهد مردم با جان و دل خواهان آن هستند. لذا با تبلیغات وسیع در بوق و کرنا کرد که می‌خواهد برای اصول شش گانه خود، فراندوم برگزار کند. در حقیقت انجام فراندوم توسط شاه، نمایش قدرتی بود که شاه با جلب حمایت آمریکا در مقابله با نیروهای اسلامی و مأموریت اسلام زدایی خود اجراء کرد و در جریان برگزاری چنین فراندومی با مخالفت علمای مذهبی به رهبری امام (ره) روبرو شد به گفته امام (ره): «این فراندوم اجباری مقدمه از بین بردن مفاد مربوط به مذهب است ...»^۱ با این مخالفت ضربه سهمگینی از سوی نیروهای مذهبی به رهبری امام (ره) به رژیم شاه وارد شد. رژیم چنان خشمناک شد که جهت سرکوب حرکت مخالفین خود به هر وسیله‌ای متشبث شد و پیامد آن قلع و قمع مردم حمله به مدرسه فیضیه، دستگیری رهبر انقلاب، و خفقان

بررسی علل تشکیل حزب رستاخیز (۲)

۱. روحانی، سیدحمید، نهضت امام خمینی، (قم، دارالفکر، ۱۳۵۸)، جلد اول، ص ۲۳۱.

بیشتر در جامعه بود. انجام انقلاب سفید و فراندوم ۶ بهمن ۱۳۴۱ (که با ۵ میلیون و ششصد هزار رأی موافق در مقابل چهار هزار و صد و پنجاه رأی مخالف به تصویب رسید) از دید شاه نقطه شروع پیشرفتهای اقتصادی و اجتماعی و تحرك در میان جامعه بود، اما در حقیقت سقوط و نابودی اقتصاد ایران و ایجاد اقتصادی وابسته و سقوط ارزشهای اخلاقی و افزایش ناهنجاریهای اجتماعی بود. شاه که تحمل هیچ مخالفتی را نداشت مخالفین خود را همواره مرتجعین سیاه و سرخی می نامید که تحمل انقلاب مترقیانه او را ندارند. اما تاریخ هرگز فراموش نکرده است زمانی که در آمریکا کندي بر سر کار آمد، شرط کمک به کشورهای در حال توسعه را انجام اصلاحات در این کشورها ذکر کرد. چون شاه زیر بار چنین اصلاحاتی نمی رفت و کلاً برای هیچ کس جز خودش احترام و ارزشی قائل نبود. در قاموس او کارگر، دهقان، کشاورز همواره عناصری بودند که ارزش فکر کردن را نداشتند. لذا آمریکا مهره وابسته خود، علی امینی را بر سر کار آورد تا چنین اصلاحاتی را شروع کند و شاه که پایه های سلطنت خود را در خطر می دید در ۲۱ فروردین ۱۳۴۱ رهسپار آمریکا شد و بالاخره توانست موافقت اربابان آمریکایی را جلب کند که خود مجری چنین طرح انقلابی!! شود شاه در نطق خود در سر میز شامی که به مناسبت ورود لیندون جانسون معاون ریاست جمهوری وقت آمریکا به ایران ترتیب داده بود، قول شرافتمندانه!! داد که به هر ترتیبی که شده خواسته های اربابان خود را به مرحله اجرا درآورد.

شاه هرگز گمان نمی کرد نیروهای مذهبی مخالف اقدامات او، تا این حد میان مردم ریشه داشته باشند که بتوانند در مقابل او ایستادگی کنند. لذا با کینه و بغض تمام مخالفین خود را «مرتجعین سیاه و سرخ» می نامد که وجود این گروهها گره کوری بوده است که با انجام انقلاب سفید «در جهت اسلام زدایی» موفق به باز کردن آن شده است و توانسته با درایت تمام!! مرتجعین وابسته به بیگانه را با تمام قدرت بر سر جای خود بنشانند و صدای آنها را گلو خفه سازد و گفته بود:

«... [دشمنان] خارجی از دو نوع ارتجاع دیگر استفاده می برد یکی ارتجاع سرخ، یکی ارتجاع سیاه، آنها هم به جای خود نشانده شدند.»^۱

۱- پهلوی، محمدرضا، مجموعه نطقها و بیانات، ج ۱۰، ص ۸۶۳۹.

انقلاب سفید و تعمیرات بنیادی

اگر انقلاب را به مفهوم واقعی و حقیقی آن که «دگرگونی و تغییر بنیادی» است در نظر بگیریم، انقلاب سفید هم هدفش دگرگونی بنیادهای اقتصادی اجتماعی و فرهنگی در جامعه بود حفظ ساختار سیاسی موجود بود در زمینه سیاسی، هیچ گروه و جمعیتی اجازه فعالیت نداشتند و در جامعه نهاد سیاسی وجود نداشت که عدم وجود گروههای سیاسی بتواند خلایی ایجاد کند، زیرا حکومت مطلقه و دیکتاتوری بنابه ماهیت ذاتی خود تحمل هیچ صدای مخالفی را نداشت. در زمینه اقتصادی هدف انقلاب سفید از بین بردن ساختارهای اقتصادی موجود در جامعه و وارد کردن اقتصاد وابسته به شبکه اقتصادی بین المللی و سرمایه داری غرب، ایجاد بازار مصرف برای کالاهای تولیدی امپریالیستها و شرکت های چند ملیتی بود که می توان گفت به این اهداف دست یافت. در زمینه فرهنگی و اجتماعی رژیم تلاش داشت تا اسلام منهای روحانیت، رواج فرهنگ مصرفی، برهنگی و بی بندو باری غرب که سرشار از فساد اخلاقی و پیامدهای ناهنجار اجتماعی بود، در جامعه به مرحله اجرا بگذارد، که از این حرکت به عنوان رواج فرهنگ و تجدد یاد می کرد که آخوندها را مخالف رواج چنین فرهنگی می دانست.

در عمل رژیم شاه توانست تا حد زیاد ساختارها و هنجارهای اجتماعی و فرهنگی را در جامعه برهم زند که این امر تضادهای فرهنگی و طبقاتی را در جامعه دامن زد که گریبان رژیم را سخت می فشرد و بعدها شعله های آن

دامن رژیم را گرفت. شاه همواره مخالفین خود را، بخصوص مذهبیهون را از لحاظ قدرت و مخالفت با خود بسیار ضعیف می دید، و هرگز گمان نمی کرد که در شاهراه تمدن! هنوز مذهب نقش و رنگی داشته باشد. در حالی که این اشکال او بود که هیچ گاه نخواست واقعیت های موجود جامعه را بشناسد و فرهنگ حاکم بر جامعه ایران را درک کند و نقش مذهب و اصالت دین را در روح و روان انسانها باور کند (و این مساله از نقاط ضعف و یکی از علل سقوط اصلی شاه بود). به علت همین دید محدود، بعد از اعلام فراندوم با مقاومت توده مردمی روبه رو شد که از رهبر خود امام (ره) تبعیت می کردند. رژیم شاه مجبور شد باشد تمام مخالفین خود را با زور اسلحه و نیروی پلیس سرکوب کند، و با حاکم کردن جو خفقان، فراندوم کذایی خود را انجام دهد. با

وجودی که رژیم بردستگاه عریض و طویل ساواک و نیروهای امنیتی برای سرکوب مخالفین می افزود، هرگز نتوانست صدای انقلابیون را برای همیشه خاموش سازد.

همین علت بود که گهگاهی مجبور می شد اعتراف کند که دشمن را ضعیف دیده و با وجود این که دستهای آغشته به خون خود را تا گلو در حلقوم خصم فشرده است، اما نتوانسته است به حیات (مخالفین) خاتمه دهد. شاه همواره سعی می کرد در ظاهر خود را خیلی خونسرد نشان دهد و بی اهمیت از کنار این مسائل بگذرد و حرکت مخالفین خود را طبق معمول به بیگانگان و مارکسیست ها نسبت دهد. چنانچه در مصاحبه ای با «اولیوبه وارن» خبرنگار و نویسنده فرانسوی در مورد تعریف انقلاب و قلع و قمع مخالفین انقلاب سفید و ادامه حیات مخالفین علی رغم سرکوب آنها گفته بود:

«... انقلاب کردن یعنی تغییر دادن کامل بنیادها، و این همان چیزی است که در اینجا گذشت. اما تقریباً بدون خونریزی که این البته به واسطه فقدان تحریکات نبود. زیرا کسانی بودند که تحریکاتی را آغاز کردند مانند یاغیان، برخی از آخوندهای مخالف با رواج تجدد و فرهنگ در میان مردم و برخوردار از کمک کمونیستهایی که مدعی اعتقاد به خدا بودند، مثل آنهایی که امروز خود را مارکسیست اسلامی می نامند و باهم براه افتاده در صدد ریختن به خیابانها و مخالفت با دگرگونی بودند، ولی ما بی ترحم رفتار کردیم و آنها زود به جای خود نشانده شدند. چند [تن] در این میان مردند، کمی هم خونریزی شد، اما این امر کمر مقاومت مخالفان را شکست، حالا این مقاومت های کوچک پراکنده در اینجا و آنجا وجود دارد و یک آدمکشی در اینجا و یک بمب اندازی در آنجا. اما این فقط کار کسانی است که می خواهند نشان دهند که هنوز کسی هستند، ولی این موضوع جدی نیست، یک موضوع جنبی است ...»^۱

اصولی را که برای فراندوم ششم بهمن اعلام شده بود برای روشن بینان و آگاهان مسائل سیاسی مشخص بود که شاه به دستور اربابان آمریکایی خود این عمل را انجام می دهد و هدف از آن نابود ساختن ساختارهای جامعه و مقدم داشتن منافع بیگانگان و امپریالیستها بر منافع جامعه خواهد بود. گر چه شاه در سخنان خود همواره سعی می کرد انقلاب سفید خود را انقلابی ایرانی و مطابق با سنن فرهنگی جامعه قلمداد کند که هرگز

از بیگانه اخذ نشده است، چنانچه در توجیه فلسفه چنین انقلابی گفته بود:

«... این انقلاب [سفید] در درجه اول یک انقلاب ایرانی و منطبق با روح و سنن ایرانی بود. ما این انقلاب را به صورت یک کالای وارداتی تحویل ملت ندادیم. زیرا اصولاً شأن ملت ما که خود در طول هزاران سال خلاق فکر و فلسفه و منطبق بوده است، این نیست که در این مورد (جامه عاریت) دیگران را برتن کند. ما راههایی بر اساس نبوغ ایرانی و با درنظر گرفتن تمام اصول ذکر شده اتخاذ کرده بودیم که طبعاً در آنها از تجارب مفید دیگران استفاده شده بود ولی بخصوص هر قسمت از آن که لازم بود ابداع خودمان بود...»

به خوبی واضح و آشکار بود که برگزاری رفراندوم از سوی حامیان آمریکایی شاه برای حفظ و بقاء رژیم او ترتیب داده شده چنان که «جیمز بیل» نویسنده و محقق آمریکایی در این زمینه نوشته است:

«... تردیدی نیست که آمریکا در طول ریاست جمهوری کندی رژیم شاه را تحت فشار قرار داد تا برنامه ای عملی برای اصلاحات کنترل شده و خاص را آغاز کند. در واقع بسیاری از اصلاحاتی که شاه اعلام کرد، همان اصلاحاتی بودند که وزارت خارجه آمریکا توصیه کرده بود و برای مثال در برنامه چهار ماده ای «بولینگ» ذکر شده بود. طرح ابتکاری کندی برای «برنامه سپاه صلح» تاکید جدید آمریکا بر اصلاحات را بیشتر کرد...»

تطابق انقلاب سفید با اسلام!

توجه به بافت و ساختار فرهنگی هر جامعه از نکات مهمی است که اگر هیأت حاکمه در اجرای اهداف و برنامه های حکومتی خود بدان توجه داشته باشد، و در عمل برنامه های خود را بر مبنای ساختار فرهنگی جامعه طراحی و پی ریزی کند، مسلماً در مرحله اجرا از موفقیت بالایی برخوردار خواهد شد، در غیر این صورت، باید انتظار داشت طرحها و برنامه ها در مرحله اجرا و عمل چون با ساختارهای جامعه تضاد پیدا

بررسی علل تشکیل حزب رستاخیز (۲)

۱. فلسفه انقلاب ایران (بی جا، بی تا)، ص ۱۷ و ۱۶.
۲. بیل جیمز، عقاب و شیر، ترجمه مهوش غلامی (تهران): شهرآب، چاپ اول، ۱۳۷۱، ص ۲۴۳.

می‌کند، بدنبال خود ناهنجاریهای فرهنگی و اجتماعی را در جامعه بوجود آورد که اگر ناهنجاریها افزایش یابد سرانجام به کودتا، تظاهرات، خشونت، مخالفت توده‌های مردم حتی در نهایت به سرنگونی نظام حاکم منجر خواهد شد.

بافت فرهنگی در جامعه ما، یک بافت مذهبی است که بنا به اعتقادات و ایدئولوژی اسلام شکل گرفته است ساختارهای مورد نیاز را در خود به صورت نهادین درآورده است (مانند مساجد، تکایا، حسینیه‌ها، انجمن‌ها و هیئت‌های مذهبی، شیوه معاملات، ...) عدم انطباق برنامه‌ها و طرحهای رژیم با ساختار جامعه، از علل اوج‌گیری تضادهای فرهنگی و ناهنجاریهای اجتماعی در جامعه هدف و سعی اصلی رژیم با اجرای چنین طرحها و برنامه‌هایی، از بین بردن ساختارهای سنتی و فرهنگی حاکم در جامعه بود و جایگزین کردن فرهنگ پوچ و منحط فساد و بی‌بندوباری و فروپدیسیم غربی.

رژیم در گفتار از اسلام و توجه عمیق!! به اعتقادات مذهبی جامعه دم می‌زد و شاه خود را فردی مذهبی می‌دانست که یک نیروی نامرئی همواره او را در جریانها و مشکلات صعب‌العبور حکومتی یاری می‌دهد و هدایت می‌کند اما در عمل خلاف آنچه می‌گفت عمل می‌کرد. رژیم شاه، اسلام را آن گونه که «خود می‌خواست باشد» تبلیغ و تایید می‌کرد و فلسفه «جدایی دین از سیاست» از محورهای تبلیغی رژیم بود که سعی داشت در جامعه به مبلغان و مراجع دینی بفهماند، که شما به امور دینی بپردازید (فقط احکام روزه و خمس و زکات و نماز و ...) و ما که فرد مسلمانی!! هستیم و وارد به امور سیاسی مذهبی، سیاست را به دست ما بسپارید، ما هدایت و اجرای امور را مطابق امور مذهبی به عهده می‌گیریم. اما رهبران آگاه و هوشیار و روشنفکر و مستقل در امور مذهبی-سیاسی، هرگز سیاست را از دیانت جدا نمی‌دانستند و همچون «سیدحسن مدرس» که گفته بود «سیاست ما عین دیانت ماست» معتقد بوده و در مواقع لزوم برای اجرا و عمل وارد میدان می‌شدند و هیچ‌گاه در قبال حاکمان زر و زور و تزویر از ترس جان‌صحنه را خالی نکردند. حریت و آزادگی از خصوصیات رهبران آگاه مذهبی در میان شیعه بوده و هست.

آنچه همواره شاه را عصبانی و خروشان می‌ساخت، عدم قبول تز او (جدایی دین از سیاست)، از سوی چنین مراجع آگاه و آزاد بود. شاه از روی بغض و کینه در سخنان

خود اسلامی را که چنین مراجع آگاهی مبلغ و مروج آن بودند، اسلام متحجرگراها و آخوندهای بی سواد می نامید که سعی داشتند از نا آگاهی توده مردم در جهت اهداف شخصی خود استفاده کنند. در صورتی که روحانیون در میان توده های مردم جایگاه خاصی داشتند، زیرا اکثر روحانیون همواره از متن توده های مردم برخاسته و باز به میان آنها باز می گشتند و با مردم عامی حشر و نشر داشتند، همیشه رجع اختلافات و هدایت کننده مسائل اعتقادی مردم در جامعه بوده اند، علیرغم خواست رژیم، روحانیان، چون از میان همین توده های مردم برمی خاستند، و به میان آنان می رفتند، از پایگاه وسیع و احترام والایی برخوردار بودند. زمانی که از میان روحانیان، رهبری جامع الشرایط و آگاه به مسائل سیاسی جامعه برمی خاست و در امور سیاسی و اجتماعی یا مذهبی به نفع دین و مذهب و مردم به موضع گیری می کرد، مردم هم به پیروی از رهبر آگاه وارد صحنه می شدند تا به خواسته های برحق دست یابند.

آنچه رژیم شاه را تا آخر عمر در بیم و هراس نگه داشته بود، همین مسئله «پیروی مردم از رهبران آگاه و هوشیار» بود که سرانجام به خاطر رهبریت صحیح امامی فرزانه، عاقبت رژیم غاصب و ستمگر شاه سرنگون شد و خصم، از آنچه که می ترسید در امان نماند.

شاه همیشه در گفته های خویش سعی داشت برنامه های خود را مستقل از بیگانه و مطابق با اسلامی که خود در نظر داشت معرفی کند. به همین لحاظ در یک مصاحبه پیرامون تطابق انقلاب سفید با اسلام و مخالفت عده ای از روحانیان که منجر به تبعید آنها (اشاره به تبعید امام (ره)) شد اشاره کرده و گفته بود:

«... اسلام در اصول خود یک آیین کاملاً عملی است که در آن بیش از هزار و چند صد سال پیش، از عدالت اجتماعی و مساوات سخن رفته است و در آن عوامفریبی خیلی خیلی کم وجود دارد، به همین جهت است که من توانستم انقلاب خودم را پیاده بکنم و اعلام کنم که همه اصول این انقلاب کاملاً «منطبق با اسلام» است. هیچ کس نتوانست خلاف آن را بگوید، چیزی که مثلاً در مورد انقلاب فرانسه یا انقلاب روس، ممکن نبوده است. البته این راست است که یکی دو آخوند کوشیدند، علیه من قد علم

کنند، اما من آنها را بیرون انداختم، دیگران هم تکان نخوردند...»^۱
 شاه در صحبت‌ها و سخنان بعدی خود، گفته‌های خویش را فراموش کرده، برخلاف گفته قبلی خود اذعان می‌کند: «مذهب در امور داخلی هیچ نقشی ندارد». همان گونه که گفته شد در جامعه‌ها ساختارهای اجتماعی و فرهنگی با بافت مذهبی و اعتقادات مردم هماهنگی و همخوانی دارد و یک جامعه مذهبی را تشکیل می‌دهد، طرحها و برنامه‌های اجتماعی هم در صورتی به موفقیت خواهد رسید که با این بافت و ساختار هماهنگ باشد. اما شاه نه تنها به این مهم توجه نمی‌کرد بلکه بر سیاستش که ترویج و تبلیغ «جدایی دین از سیاست» بود اصرار می‌ورزید و در مرحله‌ای دچار تناقض گویی می‌شود و در یک مصاحبه می‌گوید:

«... س: آیا دین در این میان [عدالت اجتماعی و زیربنای اجتماعی کشور] جایی دارد؟

ج: آری ونه. برای اینکه از یک سو من یک مؤمن و محافظ و پاسدار مذهب شیعه خودمان هستم و به آن سوگند وفاداری یاد کرده‌ام و از سوی دیگر، مذهب به هیچ وجه دخلی به امور کشور ندارد...»^۱

تدوین فلسفه انقلاب!

اگر معنی انقلاب را در مفهوم اصلی خویش «دگرگونی بنیای در جامعه» در نظر بگیریم، انقلاب سفید شاه در طول ۱۲ سال باید دگرگونی بنیادی را در ساختارهای جامعه ایجاد می‌کرد و به صورت نهادی در ساختارهای جامعه ریشه می‌دوانید. انقلابی که به گفته شاه «به صورت فرماندهی از بالا به پایین» منعکس شده بود و در طول ۱۲ سال از ۶ اصل به ۱۹ اصل رسید. اما شاه می‌دانست که در عمل این دگرگونی در جهت اهدافی که مدنظر او بوده است نه تنها حاصل نشده، بلکه با نوعی کُندی، وقفه و شکست هم مواجه شده است؛ لذا با تدوین فلسفه انقلاب سعی داشت که با صورت تبلیغی این باور را در ذهن مردم و افکار عمومی داخل و خارج به صورت وسیع بگنجانند تا همه دنیا اطلاع یابند که در طول ۱۲ سال که از انقلاب سفید می‌گذرد انقلاب چه

۱. پیشین، ص ۹۰۲۶.

تحول عظیمی را در جامعه ایجاد کرده است و چه نتایج مثبتی!! به بار آورده است. شاه در مصاحبه ۲ بهمن ۱۳۵۵ با نمایندگان تلویزیون فرانسه در زمینه موفقیت های حاصل از انقلاب سفید گفته بود:

«... س [خبرنگار]: پرسش دیگری نیز مطرح است و آن مسئله حزب واحد است. باگردآوری کلیه احزاب در یک حزب واحد، برنامه سیاسی اعلیحضرت چه بوده است و یا اینکه هویدا به این ترتیب خواستند چه کاری برای اعلیحضرت انجام دهند؟

ج: قصد من این بوده است که این حزب، که حزب واحد نامیده می شود و در حقیقت چهره واقعی یک حزب نیست، کلیه افراد ملت را به جز آنهایی که یاغی هستند، دربرمی گیرد. این حزب توسط یک سیاستمدار و یا یک سازمان سیاسی صاحب نظر یا مشخص، ایجاد نشده و در چارچوب تعیین شده ای قرار نگرفته است و از این جهت نمایشگر فلسفه انقلاب ماست، انقلابی که بر چارچوب تعیین شده ای قرار ندارد و قبل از همه روی نبوغ ایرانی و سپس روی هر آنچه که امروز در جهان برای امکان ترقی و خوشبختی یک کشور مناسب تر است، استوار است...»^۱

در نیمه دوم سال ۱۳۵۴ و در ۴ آبان، شاه به هویدا ماموریت می دهد که با تعیین گروهی از اندیشمندان و روشنفکران!! به تدوین فلسفه انقلاب بر اساس اصول دیالکتیک!! بپردازند. بعد از مدت ها تبلیغ و هوچیگری به سرکردگی هوشنگ نهاوندی رهبر گروه اندیشمندان، «فلسفه انقلاب» با ۷۰۰۰ کلمه تدوین می شود؛ در حقیقت تدوین فلسفه حکومت استبدادی بود، که آن را به صورت قانونی جلوه می داد. حزب رستاخیز، وسیله ای بود تا فاصله موجود بین رژیم و مردم را با تبلیغ و تدوین و تفسیر فلسفه انقلاب پر سازد. شاه در مصاحبه ای بر این نکته تاکید کرده و گفته بود:

«حزب برای این است که به مردم ما آموزش اجتماعی، سیاسی و حتی فلسفی، البته فلسفه انقلاب نه چیز دیگری بدهد... حزب رستاخیز ملت ایران وسیله ادامه اجرای ۱۷ اصل انقلاب است...»^۲

در حالی که اگر انقلاب شاه با موفقیتی روبرو شده بود، تدوین فلسفه ای برای

۱. پیشین، ص ۸۸۹۶.

۲. جوانان رستاخیز، ش ۹۶، ۸/۶/۵۵، ص ۴.

توجیه چنین انقلابی دیگر نیاز نبود. اگر انقلابی که مردم در آن نقش داشتند و این انقلاب آثار و نتایج مثبتی داشت، خود مردم در عمل بیان کننده و توجیه گر چنین انقلابی بودند که با اعماق وجودشان (آثار و عملکرد مثبت چنین انقلابی را لمس و درک کرده اند. در صورتی که در واقع امر، نه تنها مردم در چنین انقلابی هیچ نقش نداشتند، بلکه جز زیان و ضرر هم آثار دیگری درک نکردند. شاه که در بیانات خود غالباً دچار فراموشی می شد. در مصاحبه ای با اولیویه وارن خبرنگار فرانسوی گفته بود: «... در اینجا این منم که در کشور انقلاب کرده ام...»^۱

تدوین فلسفه انقلاب مانند سایر کارهای رژیم عملی بی حاصل بود. چون شاه سعی داشت با تدوین فلسفه انقلاب بر اساس اصول دیالکتیک!! با نوعی شستشوی ذهنی، افکار عمومی مردم را در کانونهای حزبی، که تنها مکان سیاسی (جهت مشارکت) بود جا بیاندازد و رکود و شکست انقلاب مسکوت بماند و به عکس آثار و نتایج مثبت آن در کانونها طرح، توجیه و تبلیغ شود، تا مردم نسبت به مفاهیم و فرهنگ انقلابی و عملکردهای مثبت آن!! آگاهی عمیق تری بدست آورند. شاه در مصاحبه ای با روزنامه کویته السیاسیه در ۲۲ خرداد ۱۳۵۴ هدف از تشکیل حزب گفته بود:

«... اولاً ما در صدد تشکیل حزب سیاسی و اداره سیاسی مملکت هستیم که نظرات و ایدئولوژیهای مرا بررسی خواهد کرد و این نحوه کار، نظرات مرا تکمیل می کند و بنابراین حزب و اداره صحیح و ولیعهد نظرات مرا دنبال خواهد کرد...»^۲

از دید کارشناسان مسائل سیاسی تشکیل حزب و تدوین فلسفه انقلاب از سوی شاه که جهت گمراه کردن اذهان جامعه و ایجاد تحرك-جدای سرگرم ساختن مردم در آنچه که در عمل با شکست مواجه شده است- واضح و روشن بود. چنان که در گزارشی که «جان در استمپل» یکی از عمال رژیم آمریکا در ایران پیرامون اوضاع داخلی ایران می دهد به این مسئله اذعان کرده است که اولاً انجام چنین انقلابی از سوی آمریکا بوده است، دوم انقلاب سفید شاه در عمل از سال ۱۳۴۹ به بعد با وقفه و رکود مواجه شده است، سوم اینکه تدوین فلسفه انقلاب جهت ایجاد تحرك صوری از سوی رژیم بوده

۱ - جوانان رستاخیز، ش ۱۰۱، ۵۶/۶/۳۰، ص ۳.
 ۲ - جوانان رستاخیز، (۵۶/۳/۱۹)، ص ۹۵.

است در گزارش چنین آمده است :

« ... برنامه سیاسی شاه بر انقلاب شاه و مردم که یک برنامه اصلاحی است و از سال ۱۹۶۲ آغاز و بعدها به ۱۷ اصل گسترش یافت، استوار است. این برنامه پس از اجرای اولین مرحله اصلاحات ارضی و پیدایش سپاهیان دانش، بهداشت و ترویج و عمران که مانند سپاه صلح آمریکا سازماندهی شده بودند در دهه ۱۹۷۰ با وقفه روبه‌رو شد. انقلاب در اواخر سال ۱۹۷۵ با افزوده شدن اصول سهیم شدن کارگران در سهام کارخانه‌ها، مبارزه علیه فساد، و آموزش رایگان تحریک بیشتری پیدا کرد، انتشار ایدئولوژی حزبی در اکتبر ۱۹۷۶ در کنگره حزب رویدادی چشمگیر نبود و بیشتر بر جنبه عمل‌گرایی و عمران‌گرایی رژیم تاکید داشت ... »^۱

اجرای طرح‌ها و برنامه‌های انقلاب سفید، ساختارهای اجتماعی و اقتصادی را دچار دگرگونی ساخت. منتهی این دگرگونی نه در جهت مثبت، بلکه در جهت منفی بود که آثار و تبعات منفی زیادی را بدنبال خود داشت. شکست رژیم با انجام انقلاب سفید به قدری روشن و واضح بود که نیازی به بیان نیست. از آنجا که هدف این مقاله بررسی چنین تبعاتی نیست، فقط به صورت کوتاه و گذرا به بعضی از موارد آن اشاره می‌شود. اثراتی که انقلاب سفید بدنبال داشت: نابودی کشاورزی و وابستگی به محصولات خارجی، افزایش واردات مواد غذایی، کشاندن اقتصاد به سمت تکیه بیش از حد بر محصولات خارجی، افزایش کالاهای مصرفی و جایگزینی اقلام وارداتی و لوکس، رشد مصرف‌گرایی در سطح بالا، افزایش مهاجرت به شهرها در نتیجه ایجاد نیروی کاردان برای کارخانه‌ها بود. افزایش مهاجرت به شهرها خود ناهنجاریهای اجتماعی را بدنبال داشت زیرا افزایش مهاجرت‌ها، موجب بروز مشکلات مسکن در چنین شهرهایی بود. دسترس نبودن وسایل تفریح و آسایش برای قشر مهاجر، رشد تضادهای فرهنگی و طبقاتی، رشد زاغه‌نشینی و حلب‌نشینی و حصرآبادها در اطراف شهرها از جمله اثرات انقلاب سفید در این زمینه (اجتماعی) بود.

آثار انقلاب سفید نه تنها در زمینه نابودی کشاورزی بود، بلکه در زمینه صنعتی نیز اثر مخربی بر جای گذاشت. زیرا با اولویتی که رژیم به صنعتی شدن داده بود، باعث

۱. از ظهور تا سقوط: (تهران: مرکز نشر اسناد لانه جاسوسی، جلد اول، ۱۳۶۶)، ص ۱۴۵.

شد که اقتصاد خودکفا در زمینه‌هایی که رشد کرده بود (برهم خوردن سیستم بازار، سیستم اقتصادی سنتی، نابودی صنایع دستی، قالی بافی، ...) رو به نابودی روند. در عوض کارخانه‌های مونتاژ و وابسته روز به روز رشد یابند، و اقتصاد باز دولت موجب افزایش حضور خارجی‌ها با درآمدهای کلان در شهرهای بزرگ، افزایش سرمایه‌گذاری خارجی در ایران که خود باعث خروج ارز و سرمایه از کشور می‌شد (زیرا به موجب قانون سرمایه‌گذاران خارجی می‌توانستند منافع حاصله از سرمایه‌گذاریهای خود را آزادانه از مملکت خارج کنند با توجه به این مسئله که گاهی سود حاصله از چنین سرمایه‌گذاریهایی تا ۱۰۰ درصد و ۲۰۰ درصد هم در بخش تجارت و صنعت می‌رسید^۱)، تمرکز واحدهای اقتصادی در تهران، منافع سرشار برای یک گروه اقلیت که باعث عدم توازن در سطح درآمدها رشد تضاد طبقاتی، افزایش تورم در جامعه، فساد مالی، ارتشا و فساد مجریان طرحها، رشد دلالی و واسطه‌گری در صنعت را بدنبال داشت. در حقیقت این امور نشان می‌داد که رژیم در اهداف موردنظر خود با شکست مواجه شده است و یا یک شبکه افسار گسیخته در سطح اقتصادی و اجتماعی در جامعه روبه‌رو بود، و این که نتوانسته است به وعده‌های خود در زمینه ایجاد برابری اجتماعی و اقتصادی به مردم، موفقیتی کسب کند.

نکته جالب توجه این است که امام (ره) در همان سال (۱۳۴۱) در بحبوحه برگزاری انقلاب سفید، در جواب به نامهٔ متدینین تهران، بعد از اشاره به موارد نقض قانون اساسی از سوی رژیم، شکست در برنامه‌ها و اهداف انقلاب سفید، نابودی کشاورزی، ... را پیش‌بینی کرده و در قسمتی از اعلامیه خود آورده بودند:

«... چرا صندوق تعاونی درست می‌کنند؟ که حاصل دسترنج زارع را ببرند. با تأسیس این چنین صندوق تعاون بازار ایران به کلی از دست می‌رود و بازرگانان و کشاورزان به خاک سیاه می‌نشینند و در نتیجه سایر طبقات نیز به همین روز مبتلا می‌شوند...»^۲ مرور زمان صحت گفته‌های امام (ره) را تایید کرد.

بعد از تشکیل حزب رستاخیز نیز امام (ره) تاکید کرد که مطرح کردن این حزب

۱. آرکدی، نیکی، عبدالرحیم گواهی. ریشه‌های انقلاب ایران (تهران: قلم، ۱۳۶۹)، ص ۲۶۰.
 ۲. نهضت امام خمینی، ج ۱، ص ۱۳۸.

رستاخیزی نشان شکست رژیم در اهداف و برنامه‌های انقلاب سفید است. البته شکایت رژیم در انجام انقلاب به گونه‌ای روشن و مبرهن بوده است که حتی ثورسین‌ها و مداحان رژیم که همواره دم از اثرات مثبت و پربار انقلاب سفید و انقلاب ابتکاری شاه می‌زدند مجبور بودند به شکست رژیم در اهداف انقلاب سفید اشاره کنند. منتهی به صورت بسیار محترمانه؛ چنانچه در نشریه اندیشه رستاخیز که معمولاً ثورسین‌های رژیم به تعریف و تمجید رژیم شاه و جا انداختن ایدئولوژی و فلسفه انقلابی رژیم می‌پرداختند، «کاظم ودیعی» یکی از مسئولان حزب رستاخیز بعد از تمجید و تعریف فراوان از انقلاب سفید و نقشی که در روستاها بر جای گذاشته، هم مجبور می‌شود اعتراف کند که رژیم در زمینه اهداف خود در روستاها با ناکامی مواجه شده است. وی در مقاله‌ای با عنوان «دگرگونی روستاها در مرحله دوم انقلاب» نوشته بود:

«... اگر ما توانسته بودیم سه عامل راه، انبار، مدیر را به موقع به روستائیان برسانیم آنها اینک روی پای خود ایستاده بودند اما ما به آنها این سه را چنان که لازمه مرحله اول انقلاب بود ندادیم. ما به آنها قبل از هر چیز شخصیت سیاسی دادیم و تحت تاثیر رونق اقتصادی شهر از آنها دعوت شدیدی برای مصرف به عمل آوریم. طبیعی است در چنین فضای مصرفی ایشان، روستایی جز زانده شهر و دنبال رو آن نیست...»

در کنار این گونه انتقادات، نمایندگان مجلس که با انتخابات فرمایشی رستاخیز، بعد از گذر از هفت خوانهای تصفیه، وارد مجلس شده بوده و عملکرد منفی انقلاب سفید ناراضی بوده و عدم تاثیر انقلاب سفید و یا آثار منفی آن داد سخن می‌دادند. در صورتی که در سطح رسانه‌های گروهی و سخنان مسئولان رژیم، بی‌کم و کاست در تعریف و تمجید از انقلاب سفید شاه و تاثیر آن در روستاها و شهرها سخن می‌گفتند و این جز تبلیغاتی پوچ و بیهوده هیچ نبود. به عنوان مثال در گزارشی که در مورد انتقاد بعضی از نمایندگان مجلس از انقلاب سفید در مجلس شورای ملی بیان کرده‌اند، آمده است:

«... در جلسه علنی روز ۱۶/۹/۱۳۵۴ مجلس شورای ملی دکتر رحمانی نماینده قوچان ضمن سخنرانی خود اظهار داشت انقلاب در قوچان هیچ گونه اثری نکرده است و ما هیچ چیزی از قبیل آب و راه نداریم و به این مسائل توجهی نشده است. سپس آقای

پردلی نماینده زابل ضمن انتقاد از بعضی مسائل شدیداً به آقای مهندس روحانی حمله کرده که چه در سابق و چه در زمان حال به زابل توجه نشده و اعتباراتی که باید صرفاً عمران و آبادانی زابل گردد نصف می شود و این اعتبارات به مصرف واقعی نمی رسد...»^۱

شاه بعد از تشکیل حزب رستاخیز که حزب را وسیله ای جهت انتقال آثار و نتایج مثبت انقلاب در نزد افکار عمومی و تدوین فلسفه انقلاب ایجاد کرده بود، امید داشت که وقفه و رکورد موجود را از بین برده، تحرکی ایجاد کند. غافل از آنکه تبعات منفی این انقلاب بیش از آن بود که بشود با این مسائل تحرکی ایجاد کرد. چنانچه حزب برای انتقال این افکار، مجله ای بنام رستاخیز روستا تاسیس کرد تا به میان روستائیان رفته و افکار فرماندهی و پیامدهای انقلاب را در روستاها انعکاس دهد. ولی فاجعه به قدری وسیع بود که سردمداران چنین ارگانهایی نیز، توان پنهان کردن آن را نداشتند. گزارش گزارشگر مجله رستاخیز برکات انقلاب سفید را نشان می دهد.

در گزارش آمده است: «... هنگام ورود به روستای «حاجی آباد لک ها» زنی را می بینیم که از جوی روستا ظرفی را پر از آب می کند. «حاجی آباد لک ها» یکی از روستاهای شهرستان قم است. ما برای تهیه گزارشی به این روستا رفته بودیم. از این زن می پرسیم آب را برای چه مصرفی برمی دارد، پاسخ می دهد که آب را برای خوردن به منزل می برد. آب رودخانه را نگاه می کنیم، آبی نیست که قابل آشامیدن باشد. به او می گوئیم با آشامیدن این آب بیمار خواهید شد، می گوید: چاره چیست. ما آب آشامیدنی نداریم... ما آب و برق نداریم... در این موقع زن دیگری به ما نزدیک می شود وقتی که حرفهای ما را بشنود می گوید:

ای آقا این حرفها همه کشک است. تا حالا چند نفر آمده اند و پرسیده اند، اما کاری نکرده اند. بنویسید که ما درمانگاه داریم اما وضع درمانگاه ما درست نیست. در این درمانگاه هفته ای دو روز پزشک می آید. آن هم یک پزشک خارجی است... بهتر است یک پزشک ایرانی بیاید تا حرفهای ما را بفهمد. او همچنین می گوید: در این روستا کسی به فکر کسی نیست. مسئول های روستایی مانند کدخدا، رئیس انجمن ده و رئیس

۱. پرونده روابط حزب با دولت و مجلسین، جلد ۲، ص ۴۲۳.

خانه انصاف به فکر روستاییان نیستند... یکی دیگر از آقایان روستا می گوید: ... در سالهای گذشته مسئول های مربوطه آنقدر آمده اند و وعده داده اند که مردم توبه کرده اند که دیگر حرفی بزنند... در ضمن زنان این روستا صد در صد بیسواد هستند...»^۱



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی